

مقدمه برای دانشجویان

من به مدت ۴۳ سال اقتصاد سیاسی تدریس کرده‌ام، ابتدا امریکا و سپس بین‌الملل؛ و چون می‌خواستم سهمی در بهبود وضعیت بشر داشته باشم اقتصاد سیاسی را رشته تحقیقی و تدریسی خود انتخاب کردم و به این نتیجه رسیدم که موفقیت برنامه‌های توسعه بدون بنیاد محکم در اقتصاد سیاسی بعید است و نه تنها هنوز هم اعتقاد دارم که این درست است، بلکه بر این باورم که اشخاص نمی‌توانند خود را کاملاً تحصیل کرده بدانند مگر تا زمانی که مبانی اقتصاد سیاسی را درک کنند. با وجود این، ما عملاً از چگونگی عملکرد جهان بشری سخن می‌گوییم.

بر اساس بازخورد دانشجویان طی دوره آموزشی‌ام سعی کرده‌ام همواره تأثیرگذاری بیانم را بهبود بخشم. هدفم همیشه این بوده است که دانش قابل استفاده‌ای به دانشجویان عرضه کنم: بعد از پایان کلاس، دانشجویان باید بتوانند گزاره‌های مربوط به مسائل اقتصاد سیاسی را با فهم عمیق‌تری بخوانند یا بشنوند، که این موضوع آنها را قادر به قضاوت‌های انتقادی و مستقل می‌کند. به عبارت دیگر، افراد تحصیل کرده نباید در مورد موافقت یا عدم موافقت صرفاً استدلال‌ات موجود به اظهار نظر پردازند.

پیشرفت توانایی‌های انتقادی‌تان در عرصه اقتصاد سیاسی مستلزم افزایش مهارت‌هایتان در چندین حوزه است: نخست، باید چگونگی عملکرد نهادهای مهم را بدانید. مثلاً برای درک چگونگی عملکرد پول باید عملکرد فرضی سیاست پولی را بفهمید. سیاست پولی ارتباط نزدیکی با تغییرات سطح قیمتها دارد که خود بر نرخهای ارزی میان پولهای رایج تأثیر می‌گذارد. این ارتباطات پیچیده‌اند، اما بدون فهم آنها نمی‌توانید درباره مسائلی مانند موارد زیر قضاوت مستقلی داشته باشید: «ارزش واقعی پول چین نسبت به دلار امریکا چقدر است؟» یا در همین مورد: «چرا چنین سؤالی در

وهله نخست اهمیت می‌یابد؟» بسیاری از مقامات و سیاستمداران امریکایی در سال ۲۰۰۷ معتقد بودند که پول چین «کمتر از حد ارزش گذاری شده است.» معنای این چیست؟ چرا چینها با آن مخالف‌اند؟ فهم این گونه مسائل نیازمند اطلاعات سیاسی و اقتصادی است. اطلاعاتی از این دست باید قطعاً در درس اقتصاد سیاسی بین‌الملل گنجانده شود اما باید به شیوه‌ای تبیین شود که نیازمند استفاده از زبان ریاضیات نباشد. بر اساس تجربه من، برخی دانشجویان با زبان ریاضیات راحت‌اند اما برخی دیگر بسیار مشکل دارند. بنابراین، کلاسهایم و این متن دارای رهیافتی منسجم اما غیرریاضی است.

دوم، باید واژگان کاملاً جدیدی بیاموزید. کلمات واقعاً اهمیت دارند. تحلیل دقیق مستلزم تعریف دقیق واژگان است. کاربرد اشتباه کلمات ممکن است باعث سوء فهم شود. من واژگان کلیدی را شناسایی، تعریف و پیوسته استفاده کرده‌ام و برای رجوع سریع، فهرستی از واژگان تخصصی در پایان کتاب آمده است. معنی‌شناسی اقتصاد سیاسی شاید دشوار باشد، زیرا افراد متفاوت ممکن است از واژگان یکسانی استفاده کنند اما معانی کاملاً متفاوتی در ذهن داشته باشند. مثلاً، واژه‌ای مانند «capital» بسته به متن معانی متعددی دارد. متأسفانه، زبان مورد استفاده در گفتمان مالی (مانند گزارشهای بازار سهام) غالباً با زبان و توضیحات اقتصاددانان متفاوت است. اگر این تفاوتها روشن نشوند، ممکن است ابهام به وجود آید. یکی از دغدغه‌های مربوط، کثرت واژگان اختصاری است. حفظ معانی تمامی این واژگان دشوار است، اما استفاده از آنها ضروری است؛ زیرا موارد بسیاری وجود دارد که فقط واژه اختصاری در ادبیات به کار می‌رود. مثلاً چه کسی هنگام بحث از یونسکو، از نام کامل آن استفاده می‌کند؟ بسیاری از مردم واژه‌های دقیق مربوط به حروف اختصاری را نمی‌دانند. در واقع، شناسایی درست ممکن است اصلاً اهمیت نداشته باشد، عملکرد سازمان مهم است. اما ممکن است برخورد با یک واژه اختصاری «نامفهوم» برای خواننده عذاب‌آور باشد. من سعی کرده‌ام از این مسئله اجتناب کنم، خواه با هجی کردن اسم و خواه با استفاده مکرر از آن فهرستی از واژگان اختصاری در ابتدای کتاب [متن انگلیسی] آورده شده است.

سوم، فهم «موضع افراد» اهمیت دارد. وقتی افراد درباره مسائل اقتصاد سیاسی اظهار نظر می‌کنند، آنها را از چشم‌انداز خاصی درک می‌کنند. بی‌شک آن چشم‌انداز ریشه در جهان‌بینی جامعی دارد، چه آنها بدانند و چه ندانند. راهبرد من در ساماندهی این متن آن است که تمامی موارد را صریحاً پیرامون سه جهان‌بینی مسلط تنظیم کنم. از نظر من، وقتی فرد به فهم درستی از این جهان‌بینی‌های متفاوت دست یابد نه تنها موضع سخنران را درک می‌کند بلکه می‌داند که وی درباره هر یک از مسائل اقتصاد سیاسی چگونه می‌اندیشد. برای نمونه، رویکرد «بازار آزاد» طی چندین دهه جهان‌بینی مسلط اقتصاد سیاسی در سطح جهان بوده است. نتیجه منطقی رویکرد بازار آزاد سیاست‌هایی است که بر «تجارت آزاد» و «نقل و انتقال آزاد» سرمایه‌ها در بین کشورها تأکید دارد. حمایت و تکیه بر جهان‌بینی بازار آزاد یکی از مدل‌های فکری‌ای است که به چگونگی عملکرد بازار آزاد می‌پردازد. این مدل بازار اساس رشته علمی اقتصاد را شکل می‌دهد. بنابراین برای درک منطق جهان‌بینی بازار، باید مدل فکری نهفته در اقتصاد را فهمید. اما جهان‌بینی فراتر از چیزی است که احتمالاً در کلاسهای اقتصاد با آن برخورد می‌کنیم. کلام رسا درباره جهان‌بینی بنیادی مفروضاتی را توضیح می‌دهد که سرشت بشر، ماهیت جامعه، مطلوب‌ترین رفتار اخلاقی، نتایج مطلوب آینده، و غیره را شامل می‌شود. برای نمونه، حامیان رویکرد بازار آزاد مانند میلتون فریدمن^۱، برنده نوبل اقتصاد، معتقدند که رویکرد بازار نه تنها بهترین ابزار تحلیلی است بلکه اخلاقی‌ترین نظام تصمیم‌گیری نیز است.

کتاب حاضر سه جهان‌بینی اصلی و نسبتاً متفاوت اقتصاد سیاسی را بیان می‌کند. این سه جهان‌بینی را می‌توان تحت عنوان بازار آزاد، نهادی و دیدگاه‌های مارکسیستی در سرمایه‌داری شناسایی کرد. این تقسیم سه‌بعدی در رشته اقتصاد سیاسی جدید نیست، اما شیوه بیان این جهان‌بینی‌ها ساخته خودم است. اصول تعلیمی‌ای که تلاش کرده‌ام از آنها پیروی کنم، عبارت‌اند از: وضوح، عمق کافی، و پیوستگی منطقی. هر جهان‌بینی مدل خاص خودش را دارد که در فصل بعدی مطرح می‌شود. جهان بیرون بسیار پیچیده‌تر - «به هم ریخته‌تر» - از آن است که هر مدلی

بتواند آن را به طور دقیق و کامل توصیف کند. بنابراین، مدلها لزوماً «آرمان‌سازیه‌ها» را ساده می‌کنند. هدف مدلها دادن شناخت درباره چگونگی پیشرفت امور است نه ثبت تمامی ابعاد واقعیت. مثلاً، مفروض مدل بازار این است که تصمیمات تمامی بازیگران براساس حداکثرسازی منافع مادی تعیین می‌شوند. این مفروض موجب پیوستگی منطقی مدل بازار می‌شود اما موجب واقعیت توصیفی آن نمی‌شود. برای اینکه مدلها به فهمتان کمک کنند، باید آنها را در سطح فکری فراتر از تجربه روزمره قرار دهید. گاهی اوقات ممکن است این ارتقا غیر قابل دسترس باشد، اما براساس تجربه من، وقتی این کار را انجام دهید به مفهوم بسیار روشن‌تری درباره چگونگی برداشت جهان‌بینیهای گوناگون از چشم‌انداز اقتصاد سیاسی دست خواهید یافت. برای کمک به شما در رسیدن به این مفهوم روشن‌تر، چندین نمودار تصویری درباره ارتباطات درونی هر یک از سه مدل اصلی فراهم شده است. موفق باشید! امیدوارم که کارهای من به لحاظ فکری برایتان مفید باشد و برای قضاوت‌های انتقادی و مستقل درباره مسائل مهم اقتصاد سیاسی اعتماد به نفس بیشتری داشته باشید.

ریموند سی. میلر

استاد روابط بین‌الملل و علوم اجتماعی

دانشگاه ایالتی سان فرانسیسکو

مقدمه برای استادان

فکر کردم که مطرح کردن راهبردی آموزشی که باعث درک صحیح این متن می‌شود برای استادان نیز مانند دانشجویان مفید باشد. در حالی که این به من فرصت خواهد داد تا اسلاف فکری مشهور رهیافت خود را معرفی کرده، برخی از راهبردهای آموزشی‌ام را که ممکن است کاملاً روشن نباشند، به وضوح تشریح کنم.

من به عنوان دانشجوی دکتری در دانشگاه شیکاگو یاد گرفتم که همه رشته‌های دانشگاهی مخلوقات اجتماعات علما هستند. هر اجتماع علمی به یک اجماع نظری می‌رسد که در طول زمان، گاهی به طرز بسیار شگفت‌آوری تغییر می‌یابد. بنابراین، در آموزش خود می‌خواستم مطمئن شوم که دانشجویانم می‌فهمند که تفکر هر فرد درباره هر پدیده‌ای به دیدگاهی بستگی دارد که شخص از منظر آن به پدیده می‌نگرد. از نظر من، تنها راه تعلیم بینش فوق این بود که نشان دهیم که چگونه هر رشته دارای چشم‌اندازی است که مبنای آن را تشکیل می‌دهد. اما برای اینکه به طور مؤثر نشان دهیم که چگونه یک دیدگاه در نحوه نگرش فرد درباره جهان تأثیر می‌گذارد، باید نشان دهیم که دیدگاههای متعارض چگونه رویدادهای یکسان را تفسیر می‌کنند. این به معنای دیدگاههای آموزشی تطبیقی است. این کار را نمی‌توان بدون داشتن طرح کلی از مقولات مشترکی که دیدگاههای گوناگون بر مبنای آنها مقایسه می‌شوند، به طور مؤثر انجام داد.

جهان‌بینی مفهوم سامان‌بخشی است که از نظر من طرح کلی مقولات و مسائل مشترک را فراهم می‌کند. پیش‌فرض من این است که هر کسی تحت تأثیر جهان‌بینی خاصی می‌بیند و عمل می‌کند. این همان مفهوم انسان‌شناختی‌ای است که

نخستین استاد من در این زمینه رابرت ردفیلد^۱ بود. وی در دهه ۱۹۵۰ استدلال می‌کرد که جهان‌بینی، فلسفه زندگی مشترک مردمی است که مفروضات مربوط به ماهیت زندگی و هنجارهای اخلاقی را شامل می‌شود. وی معتقد بود که تمامی فرهنگها جهان‌بینیهای خاص خود را برمی‌سازند. توماس کوهن^۲ در دهه ۱۹۶۰ مفهوم جهان‌بینی را در اجتماعات علمی به کار بست، هرچند وی جهان‌بینیهای علمی را در ابتدا «پارادایم» می‌نامید. نظر کوهن این نبود که رشته‌های علوم اجتماعی به اندازه کافی درباره راهبردهای پژوهشی مورد توافق خود به هم نزدیک می‌شوند تا به شیوه رشته‌هایی مانند فیزیک مطالعه شوند. اما به‌رغم توصیه کوهن، سایر متفکران فراتر رفتند و عقاید او را در مورد علوم اجتماعی به کار بستند. من خودم این کار را در اوایل دهه ۱۹۸۰ انجام دادم و یک جهان‌بینی کلی برای مقایسه وجوه علمی هفت رشته سنتی علوم اجتماعی ایجاد کردم. من جدولها را بر اساس دیدگاه خود در مورد مضامین مسلط در رویه علوم اجتماعی امریکا پر کردم. مقایسه‌ای که درباره علوم سیاسی و اقتصاد انجام داده‌ام، پیش‌زمینه این اثر است، زیرا اقتصاد سیاسی از این رشته‌ها تشکیل می‌شود.

این مقابله امپرسیونیستی دیدگاهها به دانشجویانم کمک می‌کرد تا بفهمند که چگونه رشته‌های مختلف در بسیاری از ابعاد با هم تفاوت دارند. کوهن و برخی از طرفداران این رشته احتمالاً درباره کار من شکاک بوده‌اند، اما هدف من آموزشی بود نه تصریح شدید راهبردهای پژوهشی. با وجود این، رشته‌های علمی عبارت‌اند از اجتماعات تخصصی با خرده‌فرهنگهای خودشان. حتی برخی از صاحب‌نظران آنها را به قبیله تشبیه کرده‌اند. بنابراین، من دریافته‌ام که مفهوم انسان‌شناختی جهان‌بینی ابزار سودمندی برای فهم «دیدگاه» هر رشته «درباره جهان» است.

وقتی که برای نخستین بار می‌خواستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل را تدریس کنم، از کشف این نکته خوشحال بودم که اقتصاد سیاسی بین‌الملل دارای رهیافتی سه‌بعدی است که این رشته بر مبنای آن شکل می‌گیرد. سه مکتب اصلی و احتمالاً

1. Robert Redfield
2. Thomas Kohn

جدول ۱ مقایسه علوم سیاسی و اقتصاد

ابعاد	علوم سیاسی	اقتصاد
موضوع محوری	انواع، خصلتها و فرایندهای حکومتها	تولید و توزیع
مفاهیم اساسی	قدرت، حکمرانی، و سیاست	عرضه و تقاضا، مبادله، و انتخاب
راهبردهای تبیینی	سازمان و نظریه‌های نظامها و ایدئولوژیها	مدل بازار و انتخاب عقلانی
جهت‌گیری	تفوق کثرت‌گرایی دموکراتیک	تفوق بازار رقابتی
هنجاری		
گردآوری داده‌ها	نظرسنجی رأی‌گیریها، مطالعات موردی، و «متون برجسته»	شاخصهای کمی
تحلیل داده‌ها	آمار، تحلیل تطبیقی، و تفسیر	آمار و مدل‌سازی ریاضی

غیرقابل قیاس، دیدگاههای رقابتی در مورد چگونگی عملکرد اقتصاد سیاسی جهانی و الزامات کارکردی آن دارند. من از ابتدا کلاسم را پیرامون مقایسه این سه رهیافت سازماندهی کردم. اما کتابهای درسی اصلی به این شیوه نبودند. آنها عمدتاً مطالبشان را حول تاریخ و یا مضامینی مانند تجارت و توسعه ساماندهی می‌کردند و درباره این سه دیدگاه در چهارچوب مضمونی خاص بحث می‌کردند. من احساس کردم که اگر هر یک از این دیدگاههای گوناگون همچون بسته‌ای کامل عرضه شود دانشجویان فهم منسجم‌تری خواهند داشت.

علاوه بر این، با شیوه‌ای که این مکاتب فکری مطرح می‌شدند، راحت نبودم. یکی از متون مشهور این سه مکتب را «لیبرالیسم^۱، مرکانتیلیسم^۲ و رادیکالیسم^۳» معرفی می‌کرد (Lairson and Skidmore, *International Political Economy*)، اما همه این عناوینها ویژگیهای گمراه‌کننده‌ای دارند. در گفتمان سیاسی جاری امریکا معنای لیبرالیسم در تضاد با معنای سنتی‌اش یعنی معنای بازار آزاد قرن نوزدهم است. من با سوزان استرینج^۴ موافقم که مرکانتیلیسم دولت-ملت را اولویت می‌دهد و توجه کافی

1. liberalism
2. mercantilism
3. radicalism
4. Susan Strange

به نقش شرکتهای فراملی در اقتصاد سیاسی جهانی ندارد. به نظر می‌رسد که رادیکالیسم بیشتر برچسب سیاسی جنگ سرد است نه عنوان دقیق. با وجود این، اصول جامعه بازار در بسیاری از ابعاد عملاً افراطی‌تر از نقد مارکس از سرمایه‌داری است.

همچنین احساس کردم که این سه مکتب باید در محتوای اقتصادی‌شان مبنای محکمی داشته باشند. در این مورد، از کن کول^۱، جان کامرون^۲، و کریس ادواردز^۳ کمک گرفتم. کتاب آنها تحت عنوان *چرا اقتصاددانان با هم مخالف‌اند*^۴ سه مکتب فکری را معرفی می‌کند که به واسطه نظریه‌های ارزش متعارضشان کاملاً از هم متمایز می‌شوند. سپس کریس ادواردز در کتاب خود تحت عنوان *جهان قطعه‌قطعه*^۵ این چهارچوب را در عرصه بین‌المللی به کار می‌گیرد. رهیافتشان در زیرعنوان کتاب *نخست، اقتصاد سیاسی اقتصاد*، مورد اشاره قرار می‌گیرد. آنها تصورات پیچیده‌ای در مورد هر مکتب فکری مطرح می‌کنند، ترجیح احتمالی گروه ذی‌نفع سیاسی را یادآوری و عواقب سیاسی اتخاذ یک رهیافت نظری در مقابل دیگری را بیان می‌کنند. آثار فوق منطق رهیافت این کتاب را فراهم کرده‌اند. رهیافت من در تبیین جهان‌بینیها عمدتاً مبتنی بر مؤلفه اقتصادی است. هر یک از این سه جهان‌بینی به عنوان یک مدل عرضه و از یک چهارچوب کلی استفاده می‌شود که ابعاد خاص هر جهان‌بینی را در مقابل هم قرار می‌دهد: مفروضات یا پیش‌فرضها، تعاملات داخلی، و نتایج. دو مورد از این سه مدل، مدل بازار و مدل مارکس از شیوه تولید سرمایه‌داری، برداشت من از بر ساخته‌های ذهنی نسبتاً مشهورند. مدل سوم، که آن را *مدل سازمانی چندمحوری*^۶ نامیده‌ام، ترکیب من از چندین موضع فکری خصوصاً نهاد‌گرایان و نئوریکاردوینها است. مهم‌ترین نهاد‌گرایی که بر او تکیه می‌کنم جان کنت گلبریت^۷ است و اثر پی‌یرو سرافا^۸ مبنای رویکرد نئوریکاردویی را شکل می‌دهد. کول، کامرون و ادواردز این مکتب فکری را رهیافت «هزینه تولید» می‌نامند. من چندین

-
1. Ken Cole
 2. John Cameron
 3. Chris Edwards
 4. Why Economists Disagree
 5. The Fragmented World
 6. multi-centric organizational
 7. John Kenneth Galbraith
 8. Piero Sraffa

سال در کلاسهای خود عقاید نهادگرایانی مانند وبلن^۱، گلبریت، پولانی^۲، استرینج، کورتن^۳، و سایرین را مطرح کردم اما نه به عنوان بسته منسجم مدل گونه، تا اینکه روزی دانشجوی بسیار تیزهوشی گفت: «چرا این دیدگاهها را با همان ساختار منطقی دو دیدگاه اصلی دیگر ارائه نمی‌دهید؟» حق با او بود؛ آن معرفیها کامل نبودند. در کلاسهای بعدی و در این کتاب سعی کرده‌ام که آن عدم توازن را اصلاح کنم. امیدوارم که بر ساخته من برایتان در طرح این دیدگاه مفید باشد.

در فرایند بحث از این سه مدل یا جهان‌بینی، می‌خواهم برخی از واژگان مرتبط با متفکران اصلی را استفاده کنم تا دانشجویان وقتی که آنها را در کتاب دیگری می‌بینند تشخیص دهند. اما چند استثنای مهم وجود دارد. برای حفظ انسجام کامل واژگان کلیدی در همه مدلها و کاهش ابهام دانشجویان چند تغییر در کاربرد واژگان ایجاد کردم. دو واژه‌ای که خصوصاً این امر درباره آنها صدق می‌کند سرمایه^۴ و مازاد^۵ است. همان‌طور که می‌دانید، سرمایه واژه‌ای است که به روشهای گوناگون مورد استفاده است. من همواره آن را بر مبنای تعریف اقتصاددانان نئوکلاسیک استفاده می‌کنم که بین سرمایه‌گذاری خدمات و کالاهای واقعی تولیدی از یک سو و تسهیل مالی فرایند پس‌انداز از سوی دیگر تمایز قائل می‌شوند (که با ساده‌انگاری به عنوان سرمایه فیزیکی در مقابل سرمایه مالی تعریف می‌شوند). مشکل‌سازترین پیامد این کاربرد برای مارکسیسم است اما فکر می‌کنم که صدق می‌کند. از نظر مارکس، کاربرد واژه مازاد ارجح است، مانند ارزش افزوده. در نتیجه مجبور بودم که کلمات دیگری برای چیزی که سرافا مازاد می‌نامید و با معنای مورد نظر مارکس متفاوت بود، پیدا کنم. این رهیافت انسجام معنایی راهبردی آموزشی است که من آن را برای دانشجویان مفید می‌دانم و امیدوارم به شما نیز کمک کند.

سعی کرده‌ام تا هر سه دیدگاه را منصفانه مطرح کنم. وقتی که دانشجویان در پایان کلاسهایم سؤال می‌کردند که «کدام جهان‌بینی را ترجیح می‌دهید؟» می‌دانستم

1. Veblen
2. Polanyi
3. Korten
4. capital
5. surplus

که در این کار موفق شده‌ام. من می‌توانم در مورد هر سه مدل با اشتیاق سخنرانی کنم. با وجود این، هر یک از آنها نقش مهمی دارند. هر دیدگاه روشن‌کننده دیدگاه‌های دیگری است. بدین علت من با نویسندگانی موافق نیستم که می‌خواهند این سه دیدگاه را در یکی از آنها ادغام کنند. من معتقدم که دانشجویان باید بدانند که جهان‌بینی تصمیم‌گیران یا دانشمندان خصوصاً اگر متعهد به دیدگاهی خاص باشند تأثیر چشمگیری بر سیاست و حتی دانش دارد.

چون این کتاب بر جهان‌بینیها تأکید دارد، گزارش تاریخی کاملی از موضوعات عمده سنتی در این رشته مانند سیاست تجاری داده نمی‌شود. کتابهای بسیاری وجود دارند که هم‌اکنون این کار را به خوبی انجام می‌دهند. این کتاب نمونه‌های تاریخی، نهادی و سیاسی را برای کمک به درک دانشجویان از تفکرات انتزاعی عرضه می‌کند؛ اما اگر بخواهید در کلاستان علاوه بر طرح جهان‌بینیهای متعارض، پوشش تاریخی جامعی از تمامی موضوعات اصلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل داشته باشید، شاید این کتاب به عنوان مکمل نمونه‌های تاریخ‌محور قابل استفاده باشد. سرانجام، استفاده من از *بین‌المللی* به جای *جهانی* به عنوان نخستین قید اقتصادی سیاسی حاکی از اولویت فکری محکم و قطعی نیست. بلکه عملاً از این دیدگاه من نشئت می‌گیرد که عبارت توصیفی *اقتصاد سیاسی بین‌الملل*^۱ سازگاری طبیعی و تاریخی بیشتری با این رشته دارد. گذشته از این، واژه اختصاری «IPE» کاملاً درست به نظر می‌رسد.

ریموند سی. میلر

استاد روابط بین‌الملل و علوم اجتماعی

دانشگاه ایالتی سان فرانسیسکو